



این نکته بسیار پر اهمیت است، که حتی مخاطب عادی که شاید از مفاهیم عمیق روانشناسی و مباحثی چون «ایگو» و... شناخت دقیقی نداشته، باز هم به دلیل همان بُعد انسانی که هر فردی ممکن است در طول زندگی با آن مواجه شود، توانسته با کاراکترها همذات پنداری و دغدغه‌های آن‌ها را درک کند.

بله، این دغدغه به نوعی می‌تواند جهان شمول باشد و همه ما به شکلی در خلوت خود یا حتی در جمع با آن درگیر هستیم. تمامی صداهایی که در ذهن ما وجود دارد، اینکه اکنون چه کاری را باید انجام بدهم یا چه کاری را نباید انجام دهم، به این دغدغه عمومیتی می‌دهد که دیگر زن و مرد و کودک و بزرگسال نمی‌شناسد؛ گویی امری است که همواره با ما بوده است.

آیا خودشیفتگی «من» که بارها به آن اشاره شده را بیشتر به عنوان یک اختلال در نظر گرفتید یا صرفاً در حد یکی ویژگی عمومی که در همه انسان‌ها می‌تواند باشد؟

هرگز تلاشم این نبود که خودشیفتگی را به عنوان خصیصه‌ای برجسته از کاراکتر «من» پررنگ شود. در روند پیشبرد هشت صحنه نمایش، ما ابعاد مختلف شخصیتی این فرد را مشاهده می‌کنیم. در نخستین صحنه، ما با بهت و تعجب او مواجه می‌شویم، زمانی که من خود را در برابر خویش می‌بیند و درمی‌یابد که همه چیز آن دقیقاً شبیه خودش است. در صحنه دوم، اوج عشق و شیفتگی میان این دو شخصیت را شاهدیم؛ رابطه‌ای که حتی می‌توان آن را به نوعی زندگی مشترک زناشویی تشبیه کرد. اما در ادامه، وقتی می‌بینیم که او به خواسته خود دست یافته است، لایه‌های دیگری از شخصیتش نمایان می‌شود. من فکر می‌کنم این بخش از نمایش یکی از «من»‌های دیگر او بود که به شکل خودشیفتگی ظاهر شد. ما سایر جنبه‌های شخصیتش را نیز دیده بودیم، اما شاید این بخش برجسته‌تر شده باشد، چرا که «من» نیز بارها به آن اشاره می‌کند و همین باعث پررنگ‌تر شدنش شده است. با این حال، قصد ما صرفاً تمرکز بر بُعد نارسایی‌یستی شخصیت نبوده است.

نورپردازی نمایش نیز تأثیر زیادی بر مخاطبان گذاشته و این امر در نظرانی که بر نمایش داده شده مشهود است. اساساً در نورپردازی به دنبال چه وجوهی بودید و همکاری با طراحان نور کار چگونه شکل گرفت؟

طراحان نور ما خانم نیلوفر نقیبتابنتی و آقای محمدرضا رحمتی بودند. من در جلسات اولیه برایشان توضیح دادم که مطابق ایده اصلی، ما دو فضای مکعب و دایره را داریم که مکعب در بر گیرنده بخش واقعی نمایش است و تمامی اتفاقات از این دست در این مکعب رخ می‌دهد؛ از این رو برای آن از منابع نوری طبیعی همچون لوستری یا آباژور استفاده کردیم، به علاوه نورهای مکملی که از بیرون می‌آمد. اما در مورد دایره نظرم این بود که این بخش هر خلایقی را که می‌خواهند به کار بگیرند و خوشبختانه آنان با خلاقیت بسیار از عهده این بخش برآمدند. بخشی از طراحی نیز متأثر از توضیحات صحنه در متن نمایشنامه

تمرینات این اثر چقدر طول کشید؟
کل فرایند تمرین این کار حدود یک سال و نیم طول کشید. این نمایشی نبود که بتوان ظرف دو یا چهار ماه آماده‌اش کرد. همان صحنه اول، که تمام رفتارها و دیالوگ‌ها و حرکت‌های «من» و «من من» کاملاً شبیه هم بود حدود شش ماه تمرین شد. شالوده اصلی گروه من، ایمان صیاد برهانی و سپندار اعلم بودیم که در طول آن یک سال و نیم تمرین، کار را با هم پیش بردیم و بخشی از رقص‌ها و میزانشن‌ها نیز به صورت گروهی طراحی شد و ما سه نفر با یکدیگر به نتایج مختلفی رسیدیم و در ادامه، زمانی که بچه‌های دیگر گروه، مانند طراح نور و سایر عوامل اضافه شدند، تلاش کردم همه چیز به یکدستی برسد. تمام تلاشم این بود که هیچکدام از عناصر کار بیش از دیگری برجسته نشود بنابراین همه عوامل در شکل‌گیری کار بسیار تأثیرگذار بودند و اگر هر یک از آن‌ها نبودند، این اجرا به این شکل پیش نمی‌رفت. واقعیت این است که تک‌تک اعضای گروه برای این کار بسیار زحمت کشیدند.

با اینکه مدتی از تعطیلی نمایش‌ها به علت جنگ می‌گذرد، آیا همچنان تأثیر آن را بر اجراهایی نظیر «من» که در دور قبلی اجرا با استقبال مخاطبان مواجه بوده‌اند شاهد هستیم؟

بله، ما در دور اول جزو پرفروش‌ترین نمایش‌های کاخ هنر بودیم. به هر حال در شرایطی که تماشاگر به سختی به سالن می‌آید، چون می‌داند باید یک ساعت و نیم باید بر روی صندلی‌های ناراحت بنشیند و حتی ممکن است دچار کمر درد شود، کار سختی است که بتوان سالن را پر کرد و در دوره اول اجرایمان شرایط به گونه‌ای بود که ما حتی تشکچه می‌آوردیم و تماشاگران روی پله‌ها می‌نشستند که تجربه بسیار خوبی بود. اما در دور دوم، نمی‌دانم، شاید همچنان به خاطر شرایط پس از جنگ باشد یا اینکه انتظارات ما بیش از حد بالا رفته و به همین دلیل آن طور که در انتظارمان بود هنوز اتفاق نیفتاده است. با این حال، خدا را شکر، می‌توانم بگویم ۹۸ درصد تماشاگرانی که به سالن آمدند، با رضایت کامل بیرون رفتند. چه از نظر تعداد کامنت‌هایی که گذاشته‌اند، چه از نظر پیام‌های مستقیمی که به اعضای گروه می‌رسد، همگی بازخوردهای بسیار مثبتی داشتند. این برای من بسیار جالب بود، زیرا هر کس از منظر خود با کار ارتباط برقرار کرده بود. به نوعی من در این نمایش معنای هر کسی از ظن خود شد یار من را لمس کردم و در دور دوم اجرا بسیاری از دوستان روانشناس و تراپیست جزو تماشاگران این تئاتر بودند و این نکته جالبی بود.

ندهد، اما کاملاً برعکس بود. خیلی جاها کمکم کرد، حتی در یافتن نقش و موقعیت‌هایی که برای شکل‌گیری صحنه‌ها تمرین می‌کردیم.

به نظر من یکی از چالش‌برانگیزترین موقعیت‌ها یا احساساتی که کاراکتر «من» درگیرش بود، تلاش برای حفظ سیطره‌ای است که می‌خواهد بر «من من» اعمال کند. این سیطره در شکل‌های مختلف بروز می‌کند و از نظر احساسی، گاهی با تحقیر، گاهی با عشق ورزیدن که در نهایت همواره در خدمت تثبیت همان سلطه است دیده می‌شود. شما چگونه به این بُعد از نظر حسی و فکری در خودتان پرداخت کردید که بتوانید روی صحنه این سیطره را اعمال کنید؟

درست است. برای اینکه چنین اتفاقی بیفتد، من خیلی تلاش کردم تا کاراکتر، موقعیت و حسش را شخصی سازی و ابتدا چنین چیزی را در خودم پیدا کنم. بخصوص که کاراکتر «من» کاملاً نقطه مقابل خود واقعی من بود؛ من آن آدم خودشیفته و از خودراضی که در این نقش حضور داشت نیستم و کاملاً در تضاد با او قرار دارم و میتوانم بگویم که به شخصه بیشتر نزدیک به «من من» بودم تا کاراکتر «من». اما تلاش کردم این ویژگی‌ها را از درون خودم استخراج کنم. به زندگی شخصی خودم و لحظاتی که حس کرده‌ام به نوعی این حس سیطره طلبی وجود دارد یا مواقعی که به کسی زور گفته باشم یا فقط می‌خواهم خودم را به کسی نشان بدهم، رجوع کردم و سعی کردم این لحظات را درون خودم پیدا کرده و آن‌ها را به بیرون بکشم و به نظر من اساساً بازیگری همین است؛ یعنی بیرون کشیدن همان نقاط تاریک درونی و مواجهه با آن‌ها. بازیگری برای من شبیه یک نوع درمان یا تریپی است؛ جایی که با این جنبه‌های تاریک روبه‌رو می‌شوی و یاد می‌گیری چطور با آن‌ها کنار بیایی و این تجربه نیز همین‌گونه بود. حس می‌کردم قطعاً چنین چیزی در درونم وجود دارد و باید پیدایش کنم. اما چالش اصلی من بازی در برابر ایمان بود. ایمان یک بازیگر قدرتمند با تجربه‌های بسیار بیشتر است و برای من دشوار بود که چگونه بتوانم روی صحنه این سیطره را بر او اعمال کنم.

بود؛ به عنوان نمونه، در بخشی از آن تصریح شده است که کاراکتر آرزو دارد زیر نور آبی روی صحنه برقصد. بنابراین، این نکات به عنوان جهت‌دهی اولیه وجود داشت و در جلسات مشترک، طراحان با توجه به خلاقیت خود و در عین حال محدودیت‌هایی که داشتند، پیش رفتند. باید توجه داشت که به دلیل اجرای هم‌زمان دو نمایش در سالن، تعداد نورها محدود بود و همین موجب شد که نتوانیم تمام آنچه را در ذهن داشتیم اجرا کنیم. شاید اگر امکانات بیشتری داشتیم، جنس نورپردازی متفاوت‌تر می‌شد؛ اما با وجود این محدودیت‌ها، آنان به خوبی کار را شکل دادند.



سپندار اعلم بازیگر:

بازیگری برای من به یک تریپی می‌ماند

در ابتدای دعوت به این پروژه، آیا نگرانی‌هایی داشتید؟ و چه جذابیت‌هایی سبب شد که حضور در این پروژه را بپذیرید؟

خب من چند سالی بود که تئاتر کار می‌کردم و از هنرستان نیز تئاتر خوانده و بعد وارد دانشگاه شدم، اما موضوع این بود که فضایی که من پیش‌تر در آن تئاتر کار می‌کردم، خیلی متفاوت از این کار بود چون بیشتر حالت فرمال داشت، دیالوگ محور نبود و قصه محور هم پیش نمی‌رفت. بنابراین تقریباً می‌توان گفت این اولین کاری بود که به عنوان بازیگر با این حجم از دیالوگ سرو کار داشتم. علاوه بر این در این اثر تنها دو پارتنر روی صحنه بودیم ولی در کارهایی که پیش‌تر بازی می‌کردم، تعداد زیادی بازیگر روی صحنه حضور داشتند. اما قطعاً اولین چیزی که باعث شد من در این کار حضور پیدا کنم، خود گروه «بالن» بود که گروهی شناخته‌شده و به نظر من از گروه‌های مهم تئاتر ایران است. همچنین حضور ایمان صیاد برهانی، که همیشه برای من بازیگر فوق‌العاده‌ای بوده است. بنابراین وقتی پیشنهاد داده شد و فهمیدم قرار است کنار ایشان بازی کنم، برایم هم عجیب و هم ترسناک بود. در مرحله دوم نیز، نمایشنامه بود که برایم بسیار جذاب، پیچیده و سخت به نظر می‌رسید. راستش را بخواهید، از جایی به بعد، مصطفی و ایمان برای من مثل خانواده شدند و هر دو بسیار به من کمک کردند که نه تنها نقش شکل بگیرد، بلکه ترسم هم از بین برود و واقعاً برایم مانند دوبرادر بزرگ‌تر بودند که از هر دوی آنها بسیار آموختم. با توجه به تفاوت تجربه‌ای که من داشتم و تجربه‌های بسیار موفق ایمان، ایمان خیلی راحت می‌توانست مثل برخی از بازیگران سلبریتی در تئاتر یا عرصه‌های دیگر رفتار نامناسبی داشته باشد یا اهمیتی



سخن پایانی

می‌خواهم یک تشکر ویژه از مصطفی هراتینی به خاطر اعتمادی که من کرد داشته باشم چون هیچ اجرایی از من ندیده بود و این ایمان صیاد برهانی بود که اجرایی از من دیده بود و من را به مصطفی معرفی کرد. به همین دلیل بسیار قدردان اعتماد مصطفی هستم. من واقعاً چیزهای زیادی از او یاد گرفتم، به ویژه در حوزه بیان و صداسازی، چون مصطفی در حوزه دوبله و موسیقی کار کرده و تسلط بسیار بالایی بر ریتم، صدا و موسیقی دارد. راهنمایی‌های او فقط درباره شخصیت‌پردازی نبود، بلکه بیشتر جنبه ریتمیک داشت و از جنبه تکنیکی به من کمک کرد و باعث شد صحنه‌ها شکل درست‌تری پیدا کنند.